

## شبی غمبار در ورزقان و اهر

فکر می کنی سرت گیج می رود ، زمین زیر پایت بالا و پایین می شود، فکر می کنی چون سحری نخوردی حالت بد شده ولی نه ساختمان هم تکان می خورد، شهر تکان می خورد اینجا همه چیز در یک آن به تکان خوردن افتاده است ، زلزله آمده....



وقتی قهر طبیعت مرگ را سایه می افکند

### شبی غمبار در ورزقان و اهر

سرت را که بر می گردانی اهالی هر یک به سمتی می دوند، یکی سرش را گرفته یکی بچه اش را در آغوش دارد و به سمت آملولانس هلال احمر می دود، دیگری با اینکه دستش یارای کار کردن ندارد اما با دست سالم خود زیر بغل دیگری را گرفته و به کناری می کشد. فکر می کنی سرت گیج می رود ، زمین زیر پایت بالا و پایین می شود، فکر می کنی چون سحری نخوردی حالت بد شده ولی نه ساختمان هم تکان می خورد، شهر تکان می خورد اینجا همه چیز در یک آن به تکان خوردن افتاده است ، زلزله آمده....

به گزارش مهر، گزارش‌های رسیده حاکی از آن است که اهر و ورزقان در کانون زلزله آذربایجان شرقی قرار گرفته اند.

ماشین را بر می داریم و راهی ورزقان می شویم. عکاس هایمان دوربین ها را برداشته اند و آماده تهیه گزارش هستند اما دلشان در تبریز پیش خانواده هایشان مانده است، این برای اولین بار بود که زمین زیر پای تبریزی های جوان به این شدت لرزید، یکی از دوستان زیر لب می گوید: &#171;خدایا می دانم که گنهکارم اما تو را به آبروی مولا علی به ما رحم کن». اشک در چشمانم جمع می شد.

وارد جاده ورزقان که می شویم ریزش کوه را می بینیم که در اطراف جاده مواصلاتی ریزش کرده و عرض جاده را کاهش داده است.

برخی رانندگان سعی می کنند خود را به ورزقان برسانند اما ترک های روی پل ها و شکاف وسط جاده ها از سرعتشان کاسته و همه در تاریکی شب با چراغ نور بالای خودروهایشان انتهای جاده سیاهی را که به سمت ورزقان می رود روشن می کنند تا نور امید در دل خود و خانواده های منتظرشان خاموش نشود.

برخی خودروها هم در حال بازگشت از ورزقان هستند، اینها آرام روی پدال گاز فشار می دهند.

از یکی می پرسیم: چه خبر؟ اوضاع شهر در چه وضعی است؟

با صدای لرزان می گوید: شهر که آسیب دیده اما تلفات روستاها خیلی بالاست. چند روستا با خاک یکسان شده است، اهل روستا همگی کشته شده اند یا زیر آوار منتظر کمک هستند، من مجبور شدم بچه ها را به تبریز برسانم ولی بر می گردم کمک فامیل...

&#171;بر می گردم» را محکم به زبان می آورد و روی آن تاکید می کند. همکاران با راهنمایی یکی از عکاسان گروه، ماشین را از شکاف روی پل عبور می دهد.

به ورودی شهر که می رسیم رقص قرمز رنگ نور چراغ های امداد و نجات استرس آدمی را زیاد می کند.

یاد خون می افتی و مرگ، کاش رنگ این چراغ ها را عوض می کردند، دلم آشوب می شود یک شهر خاموش با چراغ های قرمز رنگ، با خودم می گویم چرا نشانه سفیران نجات مردم باید رنگ خون باشد...

جلوی فرمانداری می ایستیم و از امدادگران جویای وضع نهایی می شویم. چند چادر هلال احمر برپا شده است. کورمال کورمال یکی را پیدا می کنم، اوضاع که تشریح می شود به عمق فاجعه پی می بریم، ورزقان تنها شهرستان استان است که بیمارستان ندارد و تنها مرکز بهداری آن هم با دو پزشک عمومی در حال خدمت رسانی است.

ماشین را به سمت داخل شهر هدایت می کنیم، دیوارهای خانه ها فرو ریخته ، تیرهای چراغ برق کج شده اند ، وسط خیابان اصلی شهر پر است از آجر پاره و خرده شیشه خانه ها و مغازه ها، خودروها زیر آوار له شده اند.

سرت را که بر می گردانی اهالی هر یک به سمتی می روند، یکی سرش را گرفته یکی بچه اش را در آغوش دارد و به سمت آمبولانس هلال احمر می دود، دیگری با اینکه دستش یارای کار کردن ندارد اما با دست سالم خود زیر بغل دیگری را گرفته و به کناری می کشد.

از شهر که خارج می شویم به ماشینمان شتاب می دهیم و راهی روستای چغلی می شویم.

باز ریزش کوه و باز تاریکی مطلق . یک وانت نیسان را می بینیم که چند نفر مصدوم را در باربندش گذاشته و به شتاب به سمت ورزقان می رود.

روستا حدود 70 درصد ویران شده است ، بوی گرد و خاک به محض پیاده شدن از ماشین مشامت را به میهمانی مرگ می برد.

صدای فریاد ، ناله و شیون از هر سو به گوش می رسد ، زنها شیون می کنند ، مردها می گریند ، صدای ناله از زیر آوار بلند است برخی کمک می خواهند تا دستی دست مأیوسشان را در زیر آوار بگیرد.

فریاد و شیون از هر سو به گوش می رسد. کمی آن سوتر اهالی روستا جنازه های چندین زن و مرد و کودک را در کنار هم رو به قبله ردیف کرده و رویشان را با چادر سیاه زنانه و پتوهای پاره پوشانده اند.

لنز دوربین به سمت جنازه ها بر می گردد اما عکاس چشمانش را می بندد و دگمه شاتر را فشار می دهد و صدای شاتر صحنه را چند بار پشت سرهم ضبط می کند.

برق قطع است، راهمان را با نور موبایل در میان خرابه های روستا پیدا می کنیم. دوستان عکاسمان می گویند راه بیفتیم ، سوار ماشین می شویم و به روستای شالی می رویم.

روستا را که می بینیم سایه مرگ بر روی آن چنبره زده است سکوت مطلق ، ویرانه های خاموش روستا! همه زیر آوار مانده اند و از خودروهای امدادی خبری نیست.

خوف این روستا بر وجودمان چنگ می زند سریع از آن رد می شویم و رو به سمت &#171;میرزاکندی» می گذاریم این روستا هم تخریب شده است با 70 درصد ویرانی و خسارت.

اهالی با دست خالی خاک ها و آوارها را کنار می زنند تا عزیزان خود را بیرون بکشند. عرق بر تن همه شان خشک شده هیچ کس عرق نمی کند اضطراب حاکم بر وجودشان توان عکس العمل را از آنها گرفته است.

زنها و بچه هایی که زنده مانده اند در گوشه ای امن اسکان داده شده اند و لای لحاف پیچیده اند. گریه بچه هایی که دنبال مادرشان می گردند دل هر سنگی را آب می کند. اما نمی توان به این راحتی گفت که دیگر مادری وجود ندارد.

همکارمان ماشین را برمی گرداند به سمت ورزقان ، گاز ماشین را می گیریم و به ورزقان می رسیم.

جلوی مرکز بهداشت غوغایی است ، وارد که می شویم به سمت سردخانه راهنمایی مان می کنند چند جنازه در کنار هم اعم از زن و

مرد و کودک ردیف شده اند.

دهقانی نماینده ورزقان در مجلس را می بینم که با عده ای از مسئولان مقابل بهداری ایستاده است.

جلو می روم و بعد از یک احوالپرسی کوتاه از او اطلاعاتی می خواهم. می گوید با این گزارشاتی که دریافت کرده ام تقریباً 35 درصد اهالی روستاهای ورزقان کشته شده اند جای خوشحالی اینجاست که مردم روستا در زمین های کشاورزی خود مشغول برداشت عدس بودند اما اکثر کشته ها زنان و بچه هایی هستند که در خانه باقی مانده بودند.

خداحافظی می کنیم و راه ورزقان را که به سمت اهر بر می گردیم، کاروان نیروهای امدادی را مشاهده می کنیم که به سمت روستاها با سرعت در حرکت هستند.

به اهر که می رسیم جلوی بیمارستان شهر ترافیک شدیدی حاکم است، خوشبختانه اهر بیمارستان دارد، مردم مصدومان خود را به بیمارستان می رسانند، جای خالی وجود ندارد و بر حسب فوریت های پزشکی مصدومان را به سمت بیمارستان های تبریز هدایت می کنند.

اوضاع داخل اهر به هم ریخته است، دیوار خانه ها ترک های بزرگی برداشته، مردم به هم ریخته و دنبال راهی برای فرار از پس لرزه هایی هستند که مدام لرزه بر جان شهر و مردمش می اندازند.

از ماشین که پیاده می شویم صدای همهمه مردم خواب را از چشم شهر گرفته است. چند قدمی جلوتر می روم که همکار عکاسم می گوید: &#171#زلزله، زلزله...!«

زمین زیر پایم می لرزد و سریع سرم را با دستانم می گیرم و چمباتمه وسط خیابان می نشینم، صدای جیغ و داد مردم به خصوص زنها فضای شهر را پر می کند. صدای شکسته شدن دیوارهای سست شهر را به وضوح می توان شنید. چند ثانیه بیشتر طول نمی کشد اما همین چند ثانیه کار خودش را می کند.

مردی از اهالی ورزقان را می بینم که جلوی بیمارستان بلند بلند می گوید &#171#خدا یا بچه هایم مردند همه شان را به امام سجاد(ع) هدیه کردم، قبولشان کن»، زنی را می بینم که با شیون و ضجه در حالی که پایش را آتل گرفته و در محوطه بیمارستان روی تخت دراز کشیده، دستان شوهرش را در دستش گرفته و مدام &#171#بالا لاریم اولدی(بچه هایم مردند)« می گوید و شانه های مردانه شوهرش از زور گریه بالا و پایین می شود و می گوید: &#171#گریه نکن زن ناشکری نکن خدا بزرگه...« اما بغض راه گلویش را می بندد و زیر گریه می زند.

مردم را در گوشه و کنار شهر می بینیم که زیر آسمان پر ستاره خدا پناه گرفته اند. خانه هایی که برای ساختنش سالها کار کرده بودند و برای داشتنش پول هزینه کرده بودند امشب به نا امن ترین خانه های روی زمین تبدیل شده اند و سقفی محکمتر از سقف آسمان نمی تواند نگهبانشان باشد.

برخی از خانواده ها را می شد دید که شب قدر را در کنار خیابان بیمارستان قرآن به سر نهشته اند و ملتمسانه از درگاه ایزد متعال طلب عفو و مغفرت می کردند؛ دیشب همه از صمیم قلب به درگاه خدا متوسل شده بودند.

.....  
گزارش: رامین فرهودی